وضع دانشگاهها در پایان قرون وسطی

اصغری تبریزی

(3) باید دانست که دانشگاه بهیچوجه خود را در چهارچوب آموزش‏ محبوس نخواهد کرد.چه بهنگام بروز اختلاف میان فیلیپ لوبل و پاپ‏ بونیفاس هشتم که طرف پادشاه را میگیرد و چه بموقع وارد آمدن شکاف‏ عمیق در قدرت پاپ (le grand schisme) که در آن از برتری شورای‏ کلیسا بر شخص پاپ دفاع میکند و چه بالاخره بهنگام بروز جنگ با انگلستان‏ که در آن از آنگلو-بورگینیونها در برابر ژاندارک مرتد (he?re?tique) جانبداری میکند-خود را بعنوان یک قدرت فعال در رهبری دنیا،بجهانیان‏ معرفی مینماید.هیأتهای اعزامی آن به شهر Constanee در میان‏ هیأتهائی که از دانشگاههای هایدلبرگ و ؟؟؟کرادووی بدانجا آمده‏اند همواره‏ درخششی خاص داشته و به طرز بسیار چشمگیری خودنمائی میکنند.

اما متأسفانه این موقعیت ممتاز بر اثر زیاده‏رویهائی چند از جانب‏ دکترهای دانشگاه پاریس در شورای مذهبی شهر بال و همچنین بر اثر کندی‏ آنان در تعقیب سیر افکار و اندیشه‏ها سخت بمخاطره خواهد افتاد.لاجرم‏ دانشگاه پاریس بجای آنکه بر طبق توصیهء پاپ کلمان پنجم در سال 1311 و شورای مذهبی وین به اشاعهء تحصیل زبانهای باستانی(و بر طبق توصیهء ریموند لول بسال‏های 1289-1287 به توسعهء تحصیل زبانهای شرقی)بپردازد این جنبش عظیم فرهنگی«هومانیسم»را عملا ندیده میگیرد و بدین‏طریق میرود تا از قافله تحول فکری دنیا فاصله بگیرد.

و اما در ایتالیا دانشگاهها شکل و وضع دیگر داشتند.البته آنجا نیز بنیادهای فرهنگی یکی پس از دیگری ایجاد میشدند.

دانشگاه ساپیانس روم(تأسیس سال 1303 توسط پاپ بونیفاس هشتم) مدتی قربانی انتقال مقر پاپ به آوینیون شده و درهای آن بسته میماند و بعد از یک گشایش آزمایسی و بی‏فرجام در سال 1406 با یک کرسی زبان و ادبیات یونانی بالاخره در سال 1431 توسط رئیس دانشگاهی موسوم به ژان‏ لوژون از اهالی پیکاردی تجدید حیات مییابد.در سال 1303 پاپ اقدام‏ به تأسیس دانشگاهی در(فرمو)میکند.

دانشگاه پروز که مدعی است تاریخ تأسیس آن به قرن سیزدهم برمیگردد فرمان افتتاح آن‏که از جانب پاپ صادر شده مربوط به سال 1408 مربوط میشود(این دانشگاه در سال 1434 تجدید بنا خواهد شد).مرکز علمی‏ که از سال 1339 در شهر پیز بنیاد شده در سال 1342 به دریافت امتیازات‏ دانشگاهی نائل میگردد لیکن بروز مبارزات انتخاباتی در شهرداری آن‏ در سال 1359 منجر به قطع مواجب استادان علوم قضائی که از شهر بولونی‏ بدانجا آمده‏اند میشود.شهر فلوانس که دانشگاه آن در سال 1349 یعنی‏ بلافاصله بعد از رهائی آن از چنگ بیماری طاعون تأسیس شده است در سال‏ 1472 بعلت افزایش روزافزون هزینه زندگی و بحران مسکن مجبور میشود مرکز علمی خود را به همین شهر پیز pise که در سال 1406 تسخیرش‏ کرده است انتقال بدهد و در ضمن تعداد کرسیهای موجود در این دانشگاه، ببرکت این انتقال افزایش یافته و از امکانات مادی و معنوی بیشتری برخوردار میگردد.

شهر پاوی در سال 1361،شهر فرار در بین سالهای 1391-1389 شهر تورن در سال 1405،شهر پلزانس در سال 1412 با تجدید حیات‏ بخشیدن به دانشگاهی که در سال 1242 بنیاد نهاده شده ولی اکنون چیزی از آن برجای نمانده است)شهر کاتان در سال 1444...بترتیب دارای‏ دانشگاه میشوند.و اما راجع به مؤسسات آموزشی باستانی،موسسه آموزشی‏ ناپل بحدی بی‏تحرک و افسرده است که بین سالهای 1465 و 1405 کلاسهای‏ درس آن بسته میماند و یا در مؤسسهء آموزشی بولونی همان موسسه‏ای که بواسطه‏ اهمیت جهانگیرش«مادر دانشها»لقب گرفته بود،علیرغم کالجهای متعدده‏اش‏ (که از آنها فقط کالج Espagnol اسپانیائی برجای مانده که بسال 1365 توسط کار دینال البرنوز ساخته شده است)و با وجود دایر شدن یک‏ دورهء آناتومی در اولین ربع سنه چهارده میلادی در آن،بروز مزمن و دائمی‏ آشوبها و اغتشاشات در شهرهای ایتالیا بتدریج دانشجویان را از مراکز علمی‏ این کشور فراری میدهد.پاپ مارتن پنجم با تجدید بنای کالج گرگوار یازدهم در سال 1416 در فکر این است که مراکز علمی ایتالیا را از خطر «سقوط و اضمحلال کامل»نجات بدهد.خوشبختانه این بنیاد نوساز با کشته شدن گل«هومانیسم»حیاتی تازه یافته و جوانتر میشود و این هنوز از نتایج سحر«رنسانس»است که در ایتالیا زودتر از جاهای دیگر خواهد دمید.

از آنجائیکه دانشمندان یونانی مهاجر سهمی در این شکوفائی دارند لذا بی‏ مناسبت نیست در اینجا بر سبیل یادآوری به وضع فرهنگ در خاورزمین‏ (خاور بیزانس l,orient byzantin )از زمان انتقال مدرسهء آتن به قسطنطنیه بسا 529 میلادی توسط ژوستینین اشاره‏ای بشود. این باصطلاح مدرسه که وابسته به کلیسا بوده و استادان آن توسط شخص‏ پادشاه بیزانس انتخاب میشوند بهیچوجه جنبه صنفی دانشگاههای باختر زمین را دارد نمیباشد.

بعد از انهدام آن توسط لئون لیزورین بسال 726(بنا به روایتی این‏ شخص آنرا به آتش کشیده است اما این روایت بیشتر به افسانه میماند چه‏ مدارکی در دست است که نشان میدهد که فعالیت آموزشی در این مرکز علمی بعد از تاریخ مزبور هنوز ادامه داشته است)ابتدا توسط سزار بارداس‏ (Ce?sar Bardas) طی سالهای 976-989 و سپس توسط کنستانتن‏ مونوماک تجدید بنا میشود.کنستانتن مونوماک یک مدرسهء حقوق تحت سر پرستی ژان گزیفیلن و یک مدرسه پیشه و هنر آزاد (les arts libe?raux) تحت سرپرستی میشل پازلوس مرید افلاطون و ملقب به«رئیس فلاسفه»1 در آن دایر میکند.این مرکز علمی که شهرت آن تا آلمان کشیده خواهد شد در سال 1204 توسط صلیبیون(سربازان جنگهای صلیبی)که پایتخت‏ را غارت میکنند از فعالیت باز ؟؟؟نیایستد البته تاکنون هیچ‏چیز جز خلافت آنرا ثابت نکرده است.فعالیت فرهنگی در سالهای بعد ابتدا در امپراطوری‏ نیسه که نیسفور بلمیدس مجلدات زیادی تحت عنوان«تلخیصات ارسطو»را در آن روی هم انباشته میکند و سپس در قسطنطنیه متخصصان زبانهای باستانی‏ ادامه داشته و حتی گاهی شکل یک نظام کامل آموزشی را بخود گرفته باشد. بیزانسیهای قرن سیزدهم با اینکه اغلب از دوستداران ادب و مطالعات‏ زبانشناسی و نیز الهیات(علوم دینی)بوده و در این عصر تلاش برای‏ وحدت کلیساها از اندیشه باختری بیگانه و غافل نیستند(دمتریوس سیدونس‏ و گرگوار سکولاریوس دست به ترجمه آثار سن توماداکن میزنند)معهذا خلاقتی ندارد و حتی آنهائی هم که بعنوان مهاجر به ایتالیا(مثل مانوئل کریسو- لوراس که در سال 1396 به فلورانس کوچ کرده است)فرهنگ یونانی‏ را بدانجا میبرند آدمهای چندان منور الفکری نیستند و تنها چیزی که میتوان‏ در حق آنها گفت شاید این باشد که آنها افتخار این را یافتند که حامل‏ مشعل باشند،مشعلی که میرفت تا دانشگاههای ایتالیا و از ورای آن کلیهء دانشگاههای باخترزمین را غرق در نور و روشنائی سازد.